

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۳۷)

برخورد و مقابله اسماعیلیان و غوریان



پادشاهان غوری که جانشین غزنویان در سرزمین افغانستان بودند ، برای بدست آوردن افتخار شاهنشاهی ایران بزرگترین دشمنان و رقیبان سلطان محمد خوارزمشاه بشمار میرفتند ، اینان اغلب نسب خاندانهای خود را به پهلوانان باستانی میرسانیدند ، و با آنکه گمان میرود که اندیشه جهانگیرانه‌ای که خوارزمشاه در سمرسی پرورانید در سر نداشتند ، به فتوحات بسیار نائل آمدند غوریان نیز با اسماعیلیان برخورد هائی داشتند . گویند که یکی از آنان هنگامی که از قهستان می‌گذشت به وی اطلاع دادند که یک

شهر اسماعیلی در آن نزدیکی است وی به منظور تسخیر و غارت آنجا رهسپار گردید .

غوریان بارها بر ضد اسماعیلیان دست به اقدامات جنگی زدند، و چنان از اینکار خوششان آمده بود که وقتی اسماعیلیان نسبت به غیاث‌الدین که سرگرم فتح خراسان بود اظهار اطاعت کردند، برادر سلطان شهاب‌الدین باز بر آنها حمله برد، و یکی از امیران اسماعیلی را از مقرش بیرون راند اسماعیلیان ناچار از غیاث‌الدین خواهش کردند که پا در میانی کرده و اجازه دهد تا امیر مزبور به شهر خود برگردد. اندک سالی پس از این شهاب‌الدین به قتل رسید، وی دشمنان بسیار داشت و از این روی چنان که غالباً در این گونه موارد پیش می‌آید، بحث بیهوده‌ای در باب اینکه چه کسی او را کشته است در گرفت .

از آنجا که در یکی از مآخذ آمده است که قاتلان نیمی ختنه شده و نیمی ختنه نشده بودند گمان برده شده است که اسماعیلیان به همکاری يك قبیله هندی که متهم بدین قتل است، و چندی پیش از مرگ شهاب‌الدین مطیع وی گشته بودند! بدین کار دست یازیدند. بهر صورت بموجب آنچه نسوی که اندکی پس از وقوع این حادثه با اسماعیلیان مذاکره کرده آورده است آنان مدعی این قتل بوده‌اند و (گفته‌اند که او را بخاطر خوارزمشاه کشته‌ایم) (۱)

فرمانروائی جلال‌الدین حسن نومسلمان در الموت

محمد دوم چهارمین فرمانروای اسماعیلیان ایران در سال ۶۰۷ هجری جهان را بدرود گفت پس از وی فرزندش جلال‌الدین حسن (حسن سوم) که پدرش از سالها قبل او را بجانشینی خود برگزیده بود به مقام فرمانروائی اسماعیلیان ایران نائل گردیده جلال‌الدین حسن بعد از مرگ پدرش برخلاف رأی پدر خود و دیگر فرمانروایان قبلی اسماعیلیان ایران در کسوت امیری از امیران سنی در آمد، و برایالتی در میان ایالات سنیان به حکمرانی مشغول شد بهمین جهت از طرف خلیفه‌الناصرالدین الله و سلطان محمد خوارزمشاه که رهبر سنیان این دوره بشمار میرفتند، بنام جلال‌الدین حسن نومسلمان شهرت یافت اظهاراتی که وی پیش از مرگ پدرش دال بر تبری از عقاید و مذهب نیاکان خود کرده بود راه را برای آنکه به عنوان يك حکمران مسلمان سنی مذهب شناخته شود هموار کرده بود، خلیفه ناصرو سلطان محمدخوارزمشاه و دیگر ملوک و امیران سنی مذهب این دوره که وی اصلاح مذهبی خود را در هنگام با اندکی پس از جلوسش به آنان اطلاع داده بود سخن وی را تصدیق کردند. بدین ترتیب قوانین شرعی پس از چهل و هفت سال تعلیق دو- باره در سرزمینهای اسماعیلیان استقرار یافت و نسل جوان اسماعیلی مجبور گردید که حداقل به نحوه انجام فرایض دینی مسلمانان سنی آشنا گردد جلال‌الدین حسن. (فرمود تا مساجد را عمارت کردند و از اطراف خراسان و عراق فقهاء را طلب داشت تا به قضا و خطابت و دیگر اشغال دینی در ملک او قیام نمودند)؛

توجه و ارتباط خلیفه عباسی با جلال‌الدین حسن‌نومسلمان

از سیره جلال‌الدین منکبرنی نسوی چنین استنباط میشود که جلال‌الدین حسن‌نومسلمان پنجمین فرمانروای اسماعیلیان ایران نخست با سلطان محمد خوارزمشاه از در دوستی و اتحاد در آمد و خطبه بنام او کرد (۱) اما بزودی جز و یاران و مستخدمین خلیفه عباسی شد، در اینکه خلیفه به اتحاد و دوستی وی ارج می‌نهاده است حرفی نیست، و این امر را از طرز سلوک خلیفه با مادر جلال‌الدین حسن در سفر مکه میتوان دریافت. احترام خاصی که در این مورد بمادر جلال‌الدین حسن گذاشته شد، بعلم آنکه متضمن سلطان محمد خوارزمشاه بود وی را سخت خشمناک و رنجیده خاطر ساخت.

گویند از همینجا تقار و دشمنی میان او و خلیفه ناصر آغاز گردید هم. چنین هنگامی که اعیان گیلان از دادن زن به جلال‌الدین حسن امتناع ورزیدند خلیفه پا در میانی کرد و ازدواج وی را با دختران بزرگان گیلان میسر ساخت از قرار معلوم گیلانیان از دادن دختران خود به جلال‌الدین حسن نسو مسلمان بیم داشتند، اما توصیه‌نامه‌های خلیفه آنان را از این نظر مطمئن ساخت از میان زنانی که جلال‌الدین حسن از گیلانیان گرفت یکی خواهر کیکاوس امیرکونم بود (۲) که ادعا می‌کرد از نسل ایرانیان عهد باستان است. این زن برای جلال‌الدین حسن پسری آورد که همان علاءالدین محمد (محمد سوم) امام بعدی اسماعیلیان ایران میباشد.

۱- نسوی در سیره جلال‌الدین منکبرنی صفحه ۳۵۵

۲- جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی صفحه ۱۷۶

دوره مغولان یا دوره انهدام و دگرگونی اوضاع ایران

تهاجم قوم وحشی مغول به ایران از وقایع بسیار مهم تاریخ است که نظیر آن را کمتر میتوان یافت و هیچ يك از تهاجم های اقوام بیگانه در شدت و عظمت به پایه مغولان نمیرسد زیرا مردم ایران از هجوم این طایفه وحشی خونخوار آنچنان گرفتار رعب و وحشت شدند و ایران بپایه ای دست خوش خرابی و ویرانی گردید که آثار آن تا قرن ها باقی بود، علت لشگرکشی چنگیز را برخی برای بدست آوردن سرزمین های تازه و دست یافتن به ثروت و تمول و ساکنان ایران که در آن موقع در کمال رفاه و آسایش بسر میبردند میدانند ولی بطوریکه گفته خواهد شد چنگیز فقط برای گرفتن انتقام عمل زشت سلطان محمد خوارزمشاه در قتل تجار و بازرگانان مغول در شهر اترار به این لشگرکشی اقدام نمود.

اصل و تبار مغولان

مغولها یا به اصطلاح عموم تاتارها را نویسندگان چین (۳) به ترتیب زیر تقسیم کرده اند: تاتارهای سفید، سیاه و وحشی و درجه تمدن هر يك به اندازه فاصله و دوری ما و او مسکن آن دسته از دسترس و نفوذ اهالی متوطن و شهرنشینان چین نقصان و کاهش می یافته است. هرگاه از حدود داستان و افسانه بگذریم و به تاریخ واقعی مراجعه کنیم می بینیم: مغولهایکی از قبایلی بوده اند که در قسمت شمالی صحرای گوی جنوب دریاچه بایکال سکنی داشته اند. زندگی و معاش آنها مانند سایر بدویان و صحرائنشینان از رومه داری و غارتگری میگذشت، ابتدا خراجگذاری - پادشاهان قسمت شمالی

چنین بوده‌اند که اصلاً از همین تیره بوده ولی بعد پایه تمدشان بسالارفته و این طوایف صحرانورد و بیابان گرد را بچشم حقارت می‌نگریستند درجه تمدن آنها خیلی پست بوده ، ابن اثیر در باره تاتارها چنین میگوید : (اما مذهب تاتار آنها آفتاب را هنگام طلوع می‌پرستیدند و هیچ چیز در نزد آنان حرام نبود زیرا گوشت سگ و خوک را هم می‌خورند) مغولها پس از آنکه به فتوحات نائل آمدند ، مانند اعراب بعد از جهانگشائی نخوت و غروری نامحدود پیدا کردند ، بطوریکه در تواریخ آمده خاقان مغول هر موقع اراده میکرد شاهزادگان و فرما تروایان آن سرزمین مجبور بودند فوراً بخدمت حاضر شوند ، و از جمله اهانت و تحقیری که نسبت به آنها میشد یکی این بود که هر موقع خان شراب مسینوشید قطراتی که از دهانش میریخت آنها مجبور بودند با زبان بلیسند مغولها فوق العاده کثیف بودند و شستشو نمی‌دانستند ، بطوریکه گفته‌اند چنگیز خان می‌گفت : اصلاً نباید لفظ چرك و کثیف را بکار برد ، در آسیای مرکزی و ایران که اغلب مغولها مسلمان شدند ، با اینکه شدت احکام اسلامی در مورد انجام وضو و غسل تا حدی آنان را به نظافت واداشته بود مع الوصف آثار چرك و کثافات را همواره با خود داشتند مغولهای خالص مردمی هستند دارای چشمان با دامی ، قامت کوتاه ، مو و ریش و سیبیل کم ولی با این حال يك نژاد قوی و محکم و سخت و صلب میباشند .

نیاگان چنگیز در پشت پرده‌های ضخیم افسانه مستور و از آنها اطلاع صحیحی در دست نداریم . لیکن اجداد بلا واسطه یا نزدیک او بنا به گزارش مورخان چینی خراجگذار نوچینی‌ها (هیاطله) فاتحان طوایف ختائی بوده‌اند

که به سلسله کین نیز معروف میباشند. بطوریکه نوشته‌اند روزی بر حسب اتفاق یکی از کسان قبیله چنگیز یکنفر از افسران در بار کین را به قتل رسانید، در عوض نوچین‌هایکی از افراد خاندان چنگیز را روی حزنک چوبی میخکوب کردند تا انجام این مجازات سخت نسبت به صحرانوردان باغی سبب شد که قبیله مذکور سر به طغیان برداشته و در مقام تلافی و کینه‌جوئی برآمدند. چنانکه رئیس قبیله قوییلای لشگر کشیده و قشون کین را شکست داده و غنائم فراوان بچنگ آورد. در اینجاست برای دفعه اول اسم یسوگای را می‌شنویم برادر قوییلای، بار تمام بهادر چهار فرزند داشت که سومین آنها یسوگای بهادر به ریاست قبیله انتخاب گردید. در سال ۱۱۶۲ میلادی (۵۵۹ هجری قمری) از یسوگای فرزندی بوجود آمد که او را بیاد یکی از رؤسای طوایفی که به دست یسوگای کشته شده بود تموچین نام نهاد، در سال ۱۱۷۵ میلادی تموچین سیزده ساله بود که بجای پدر مسندخانی قرار گرفت، طولی نکشید که رؤسای قبایل از اطاعت وی به ملاحظه ضعف سن سر پیچیدند، تموچین پس از زد و خوردها و تحمل سختی‌های زیاد بالاخره دستگیر شد و به زندان افتاد. اما چون ستاره اقبالش بلند بود چیزی نگذشت خود را از زندان خلاصی بخشید. پس آنگاه بمدد جثه شگرف و بنیه قوی و نیز تحمل و بردباری در مقابل مشکلات پشت سر هم به فتوحاتی نائل آمد تا اینکه آوازه‌اش همه جا پیچید و فرسنگها از پدر جلو افتاد.

اجداد چنگیز خراج گذار آلتون‌خان پادشاه ختای یا چین شمالی بودند، ولی چنگیزخان پس از بقدرت رسیدن، اقوام و طوایف دیگر را نیز به اطاعت خود در آورد و سراز فرمان پادشاه چین شمالی پیچیده و به راهنمایی

شخصی مسلمان بنام جعفر که قبلا از طرف او به رسالت نزد آلتون خان رفته و به زندان افتاده و گریخته و نزد چنگیز خان آمده بود، به چین شمالی حمله برد (۱) گرچه وی وانگ پادشاه ختاتقاضای صلح کرد ولی چنگیز به حملات خود ادامه داد و در سال ۶۱۲ هجری (۱۲۱۵) میلادی شهر پگینگ (پکن) را متصرف شد و تمامی چین شمالی را مسخر ساخت و به ثروت عظیم چین دست یافت و بدین ترتیب مغولان که به گفته حمداله مستوفی (در صحرا ساکن بودند و زیاده‌ترتیب و تجملی نداشتند و تا بمرتب‌های که هرگاه حاکم قوی بوده او را رکاب آهنین بوده و دیگران را چوبین) (۲) به رفاه و آسایش رسیدند و بازار تجارت در میانشان رواج یافت تجار مسلمان رعیت-سلطان محمد خوارزمشاه نیز از موقع استفاده کرده از معابر کوه‌های آلتائی و تیانشان و حوضه نهر ایرتیش گذشته خود را به مغولستان رسانیده از فروش اجناس خود سود فراوان حاصل کردند. بطوریکه نوشته‌اند چنگیز خان به رواج بازار تجارت و رفت و آمد تجار علاقه فراوان ابراز میداشت و بازرگان ایرانی را بمسافرت ترغیب و تشویق مینمود.

بروز دشمنی بین چنگیز خان و سلطان محمد خوارزمشاه

چنگیز خان با سلطان محمد خوارزمشاه در ابتدا روابط دوستانه داشت خان مغول سفیرانی با هدایا بدربار خوارزمشاه فرستاد و پیغام داد که :

۱- طبقات ناصری جلد دوم صفحه ۱۰۱

۲- تاریخ گزیده صفحه ۵۶۴

(امیدوارم همیشه بین ما صلح و مسالمت برقرار باشد و من تورا مانند عزیزترین فرزندان خود می‌شمارم) سلطان خیوه پس از اطلاع بر میزان قدرت و قوت ارتش چنگیز بوسیله یکی از سفرا که اصلاً اهل خیوه بود هیئت سفیران را که مرکب از سه نفر بود با جواب دوستانه مرخص کرد. هر چند او متوجه این نکته بود که چنگیزخان از اینکه او را فرزند خویش خوانده است می‌خواهد نفوق مغول را خاطر نشان نماید.

بعد از سفارت مزبور طولی نکشید که چنگیزخان از سه نفر از بازرگانان خیوه مقدار زیادی کالا خریداری کرد و همراه آنان چند نفر از بازرگانان مغول را با مقداری پوست به خوارزم فرستاد تا پوستها را فروخته بجای آن کالای خوارزم خریداری کنند کاروان ثروتمند مغول چون به شهر اترار رسید، فرماندار آنجا به مال بازرگانان طمع کرده و آنان را دستگیر نمود و به سلطان محمد خوارزمشاه گزارش داد که آنها جاسوسند و احتمال هم می‌رود که راست گفته باشد. وی در مورد سرنوشت آنان کسب تکلیف نمود و خوارزمشاه هم فرمان داد تا بازرگانان را به قتل برسانند.

فرماندار مزبور فرمان سلطان محمد خوارزمشاه را اجرا کرد، چنگیزخان مغول که شاید قبلاً هم به تحریک الناصرالدین اله خلیفه عباسی که شرح دسایس وی در ورقه‌های گذشته این تألیف نوشته شده مترصد بهانه‌ای برای سرکوبی خوارزمشاه بود، از موقع استفاده کرده سفیری بدربار پادشاه خوارزم فرستاد تا فرماندار اترار را تسلیم نماید، یا منتظر جنگ باشد. سلطان محمد خوارزمشاه که از فتوحات اخیر خود مست نخوت و غرور بود و بقولی در صدتوسعه متصرفات خود بود و در نظر داشت به چین شمالی و مغولستان لشکر کشی کند، سفیر

چنگیز را کشت و بدین ترتیب دامنه نفاق را آتش زد بطوریکه نوشته‌اند (۱) سلطان محمد خوارزمشاه همیشه از مطلعان و ساکنان چین و ترکستان از وضع آن نواحی تفحص مینمود ، و هرچه اطرافیان میخواستند او را از این نیت باز دارند ممکن نمی‌گردید . سلطان محمد ، سیداجل بهاء‌الدین رازی را در سال ۶۱۵ هجری ظاهراً به عنوان رسالت و باطناً برای کسب اطلاع از کیفیت و کمیت لشگریان مغول نزد چنگیزخان که در این تاریخ در پکن اقامت داشت فرستاد . چنگیز تمایل خود را برای برقراری روابط تجارتنی با سلطان محمد به اطلاع اورسانید و مدتی پس از مراجعت او همانطور که نوشتیم (جمعی از تجار رعیت خود را به ریاست محمود خوارزمی (که ظاهراً همان محمود یلواج است) همراه دو نفر دیگر با هدایائی بخدمت سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد و سلطان را از وسعت کشور و قدرت لشگر و ثروت و آبادانی متصرفانش (که مقصود البته چین بوده) مطلع ساخت و از او خواست که با مغولستان روابط بازرگانی برقرار نماید ، ولی سلطان محمد از اینکه چنگیز او را در نامه‌اش فرزند خطاب کرده بود خشمگین گردید . محمود خوارزمی بتدائیری آتش خشم او را فرونشاند ، و راضی ساخت که با چنگیزخان روابط دوستی برقرار سازد . متأسفانه همانطور که دیدیم این رابطه مدت زیادی ادامه نیافت و با کشته شدن بازرگانان مغولی در شهر اترار و سپس کشته شدن سفیر اعزامی چنگیز در خوارزم سبب بروز خشم و دشمنی آشتی ناپذیر چنگیزخان مغول نسبت به سلطان محمد خوارزمشاه و تهاجم سپاهیان مغول به ایران شد .

۱ - علل تهاجم چنگیزخان به ایران و فداکاری‌های ایرانیان در برابر این تهاجم نوشته